

لوح بسيط الحقيقة

حضرت بهاء الله

اصلي فارسي



لوح بسيط الحقيقة - من آثار حضرت بهاء الله - كتاب اقتدارات -

صفحة 105 - 116

(5)

(لوح بسيط الحقيقة)

هو الله تعالى شأنه العظمة والكبرياء

وما سئل السائل في قول الحكماء بسيط الحقيقة كل الاشياء قل فاعلم ان المقصود من الاشياء في هذا المقام لم يكن الا الوجود و كالات الوجود من حيث هو وجود و من الكل الواجد و هذا كل لا يذكر عنده بعض ولا يقابله جزء و الحاصل ان بسيط الحقيقة لما كان بسيطا من جميع الجهات انه واجد و مستجمع لجميع الكالات التي لا حد و لا نهاية لها چنانچه فرموده اند ليس لصنعه حد محدود بلسان پارسی ذكر میشود مقصود حكيم از اشياء در عبارت مذكوره كالات وجود من حيث هو وجود است و از كل دارائی يعنى واجد و مستجمع جميع كالات نامتناهيه است بنحو بساطت و امثال اين بيانات را در مقامات ذكر توحيد و قوت و شدت وجود ذكر کرده اند مقصود حكيم اين نبوده كه واجب الوجود منحل بوجودات غير متناهيه شده سبحانه سبحانه عن ذلك چنانچه خود حكما گفته اند بسيط الحقيقة كل الاشياء و ليس بشيء من الاشياء و في مقام آخر انوار بسيط الحقيقة ترى في كل الاشياء و اين ببصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حديده در كل اشياء آيات احديه را مشاهده مينمايند چه كه جميع اشياء مظاهر اسماء الهيه بوده و هستند و حق لم يزل و لا يزال مقدس از صعود



ORIGINAL

و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیاء در امکانه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته‌اند لما كان وجود الواجب في كمال القوة و الشدة لو يجوز يخل بوجودات غير متناهية و لكن لا يجوز ما انحل در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکماء اگر بتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن اینست که کل را به لا نفی میکنند و حق را به الا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمیدانند باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود کل شیء هالک الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده‌اند كان الله و لم يكن معه شيء و الآن يكون بمثل ما قد كان مع آنکه مشاهده میشود که اشیاء موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیء وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی کل هالک و فانی و وجهه که حقست دائم و باقی و توحید شهودی آنست که در کل شیء آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل سنرهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم در این مقام در کل شیء تجلیات آیات بسیط الحقیقة مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حق منحل بوجودات نامتناهیه شده تعالی تعالی من ان یخل بشیء او یحد بحد او یقترن بما فی الابداع لم یزل كان مقدسا عن دونه و منزها عما سويه نشهد انه كان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و کل فی قبضة قدرته المهيمنة علی العالمین و در مقامی کل ما ذکر او یدکر یرجع الی الذکر الاول چه که حق جل و عز غیب منیع لایدرکست در این مقام کان و یکون مقدسا عن الاذکار و الاسماء و منزها عما یدر که اهل الانشاء السبیل مسدود و الطلب مردود لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاریست بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام کل الاسماء الحسنی و الصفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه کما ذکر ان الغیب هو مقدس عن الاذکار کلها و مقرر نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده میشود و لکن در باطن بسیط مقدس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کل الجهات در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مربی کل اشیاء است و دارای کمالات لا تحصی و از برای اینکلمه در این مقام بیانی در کائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به انه هو العلیم الخبیر و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک نموده‌اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده‌اند از کتب انبیاء استنباط کرده‌اند و اول من تدرس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هرمس نیز گفته‌اند در هر لسان باسمى موسومست و در هر فنی از فنون حکمت بیانات و افیه کافیه فرموده‌اند و بعد از او بلینوس از الواح هرمسیه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمیه نموده‌اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظا لامر الله در ظاهر رد فرموده‌اند و لکن اینعبد مسجون لا یدکر الا

الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسانرا غنی نموده و نخواهد نمود مثلاً حکیمی که باین کلمهء تکلم نموده لو کان موجودا و الذین اقروا له فیما قال ثم الذین اعترضوا علیه کل در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء از یمین بقعه نوراء بکلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنوا بان ما خرج من افواههم انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المال مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من قرار اگر نفسی الیوم بجمع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف کند لدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز اذیع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواید قول بلا عمل کنحل بلا غسل او کسجربلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه انی انا الله در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کل شیء فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه ما بین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل را ندا میفرماید ابدا اصغاً نموده چه اگر اصغاً شده بود بذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده اند الامر بید الله یعطی من یشاء ما یشاء و یمنع عن یشاء ما اراد انه لهو المحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا اله الا هو العلیم الحکیم در این ایام در یکی از الواح نازل کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا اله العالمین کذلک جعلنا اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم ان ربک لهو الحاکم علی ما یرید یا حسین قل لمن سئل دع الغدیر و البحر الاعظم امام وجهک تقرب الیه ثم اشرب منه باسم ربک العلیم الخبیر لعمری انه یبلغک الی مقام لا تری فی العالم الا تجلی حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة علی العلم انه لا اله الا هو المقتدر العزیز القدیر هذا یوم ینبغی لکل نفس اذا سمع النداء من مطلع البداء یدع الوری و رآته یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثم لیبیک یا محبوب العالمین

قل یا ایها السائل لو یاخذک سکر خمر بیان ربک الرحمن و تعرف ما فیہ من الحکمة و التبیان لتضع الامکان و تقوم علی نصرة هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من اظهر الجاری المنجمد و البسیط المحدود و المستور المشهود الذی اذا یراه احد فی الظاهر یجده علی هیکل الانسان بین ایدی اهل الطغیان و اذا یتفکر فی الباطن یراه مهیمناً علی من فی السموات و الارضین استمع ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة النوراء علی البقعة الخمرآء یا قوم اسرعوا بالقلوب الی شطر المحبوب کذلک قضی الامر و اتی الحکم من لدن قوی امین

يا ايها السائل قد ذكر ذكرك لدى الوجه في هذا السجن المبين لذا نزل لك هذا اللوح الذي من افقه لاحت
شمس الطاف ربك العزيز الحميد اعرف قدرها و اغل مهرها انها خير لك ان كنت من العارفين نسئل الله ان
يؤيدك على امره و ذكره و يقدر لك ما هو خير لك في الدنيا و الآخرة انه مجيب دعوة السائلين و ارحم
الراحمين

يا ايها العبد اذا انجذبت من نفحات اشارات مالک الاسماء و استنورت بانوار الوجه الذي اشرق من مطلع البقاء
توجه الى الافق الاعلى قل يا فاطر السماء و مالک الاسماء اسئلك باسمك الذي به فتحت ابواب لقاءك على
خلقك و اشرفت شمس عنايتك على من في ملكك ان تجعلني مستقيما على حبك و منقطعا عن سوائك و
قائما على خدمتك و ناظرا الى وجهك و ناطقا بثنائك اي رب ايدني في ايام ظهور مظهر نفسك و مطلع
امرک على شأن احرق السبحات بفضلک و عنايتک و احرق المحجبات بنار محبتک اي رب انت القوى و انا
الضعيف و انت الغنى و انا الفقير اسئلك بجز عنايتک ان لا تجعلني محروما من فضلک و مواهبک يشهد کل
الاشياء بعظمتک و اجلالک و قوتک و اقتدارک خذ يدي بيد ارادتك و انقذني بسلطانک ثم اكتب لي ما
كتبته لاصفيائك الذين اقبلوا اليک و وفوا بعهدک و ميثاقک و طاروا في هواء ارادتك و نطقوا بثنائك بين
بريتک انک انت المقتدر المهيمن المتعالی العزيز الکريم